

دیوید هیوم - تجربه گرای انسانگرا
از بزرگترین فلاسفه دوران روشنگری
بود در این مقاله او عدالت را به عنوان
قوانین بشری وصف می کند که معلول
تلاقی گرایش انسان ها به «خودخواهی»
و بخشندگی محدود و یا وضعیت کمیابی
(scarcity) موجود در جهان است. حذف
یکی از این دو شرط، همان، ناپدید شدن
عدالت همان هیوم مسئله برابری در لو تیاط
با عدالت را هم مورد بحث قرار می دهند

عدالت از رهگذر فرآیندهای بشری مطرح
می شود و مقصود این فرآیندها چیران
برخی ناراحتی ها (inconveniences) است که از تلاقی بعضی کیفیت های ذهن
بشر با وضعیت انبیا بیرون نشأت می گیرد.
این کیفیت ذهن عبارتند از خودخواهی و
بخشندگی محدود و وضعیت انبیا بیرون نیز
عبارتند از تمیز انسان آنها که به کمیابی
آنها در مقایسه با خواسته ها و امیال انسان
ملحق می شود. شامه این قدر که فلاسفه در
نظریه های آن چنانی گنج شده اند. شاعران
بیشتر بر صواب بودند آن هم به وسیله ذوق یا
غریزای مشترک که در بیشتر انسان ها یافتن
از آن فن و فلسفه ای که ما تاکنون شناخته ایم
فرا تر می رود. آنان به اسفندی دریافته اند که اگر هر
فرد توجهی محبت آمیز به دیگری می داشت یا
اگر طبیعت همه خواسته ها و امیال ما را فراوانی
پس بیخ می گفت غریب (jealousy) منفعت... که
عدالت فرض می کند - دیگر جایی نمی داشت و

برای تمایزات و محدودیت های طاری ما هم - که
در حال حاضر میزان انسان ها وجود دارد - بجایی
وجود نمی داشت. نیکخواهی انسان با بخشندگی
طبیعت را به قدر کفایت افزایش میدهد تا عدالت با
دلایل جای خود به فضل شریفت و خوبی های
لرزشندتر از دور خیر شود. خودخواهی را
دلایل های ما که نسبت به خواسته هایمان
لگزشمارند، جان می بخشند و برای مهار این
خودخواهی است که انسان ها تاگزیر شدند. خود
و از اجتماع جدا کنند و بین دلاری های خودشان
و دلاری های دیگران فرق بپهنند

لازم نیست برای فهم این مطلب به حکایت
شاعران رجوع کنیم اما فرض نظر از این دلیل
می توان همین مطالب را با مشاهده و تجربه
معمول دریافته تذکر این نکته انسان است که
محبت صمیمانه همه چیز را میان دوستان
مشترک می کند و به ویژه زوج ها متغایا دیگر
نگران دلاری خود نیستند و همان من، مال تو
برایشان بی معنی می شود. حال آنکه بسیار لازمند
و در همین حال در جامعه این چنین مشکل سازند
همین اثر از هر تفسیری که در اوضاع شره به
وجود آید حاصل می شود. مثلا وقتی که همه
چیز آن قدر فراوان است که همه مطلوب بهای
انسان ها را بر می آورد در چنین وضعی تمایز
دلاری ها با کمال از میان بر می خیزد و همه چیز
مشترک می شود این را می توانیم در مورد هوا
و آب ببینیم - هر چند لرزشندترین چیزها
هستند - و می توانیم نتیجه بگیریم که اگر هر
چیز برای انسان ها با همین فراوانی فراهم می شد
یا اگر هر کس همان محبت و توجهی را کم نیست

به خودش دارد نسبت به هر کس دیگری هم
می داشت. عدالت و بی عدالتی میان انسان ها به
یکسان نشناخته می بود
پس در اینجا گسرتاری داریم که به نظر من
می توان آن را یقین داشت از خودخواهی و
بخشندگی محدود انسان ها و نیز تذکر ناپذیر
طبیعت برای خواسته های انسان است که
عدالت سر چشمه می گیرد. اگر به عقب بنگریم
در خواهیم یافت که این گزاره برخی ملاحظاتی
را که قبلا در باره این موضوع داشتیم تیر و مندیتر
می کند

تخصت می توانیم از این گزاره نتیجه بگیریم
که توجه به منفعت عمومی با نیکخواهی قوی و
گسترده انگیزه نخستین و بدوی ما برای رعایت
قوانین عدالت نیست. چون می پذیریم که اگر
انسان ها از چنین نیکخواهی ای بهره مند بودند
این قوانین هرگز به مخاطبه انسان هم خطور
نمی کرد

دوم اینکه می توانیم از همین اصل نتیجه
بگیریم که مفهوم عدالت بر خرد (reason) یا بر
کشف برخی روابط و نسبت ها میان برخی ایده ها
- که مرده ای تغییر ناپذیر و به نحو کلی اثرناپذیر
هستند - مبتنی نیست. این از آن روست که
چون می پذیریم که تحولی از قبیل آنچه ذکر شد
در احساسات و اوضاع بشر، وظائف و الزامات ما
راه کلی تفسیر خواهد داد. بر اساس نظام متعارف
اخلاقی که می گویند مفهوم فضیلت از خود ذات
می گیرد. لازم می آید تفسیری را که باید در روابط
و ایده ها به وجود آورد. نشان دهیم اما معلوم است
که تنها علت این که بخشندگی وسیع انسان و

فراوانی همه چیز خود مفهوم عدالت را به و برانی
می کشند این است که بی استفاده شدن می کنند
اما این هم معلوم است که نیکخواهی محدود و
نیازمندی انسان، به آن فضیلت (عدالت) مجال
بروز می دهند. تنها از این طریق که آن را شرط
لازم منفعت عمومی و منفعت هر فرد می کنند
پس این به نفع خود ما نفع عمومی بوده است که
قوانین عدالت را ایجاد کنیم و هیچ چیز نمی تواند
یقینی تر از این باشد که هیچ نسبتی بین ایده ها
نمی تواند این تمام را به ما بدهد بلکه گرایش ها
و لطایف های (impressions) ما چنین
خاصیتی دارند و بدون اینها هر چیزی در طبیعت
کاملا برای ما خشنی است و کوچکترین تفسیری
بر ما نخواهد داشت. پس مفهوم عدالت نه بر
ایده های ما که بر لطایف ما مبتنی است

صوم اینکه می توانیم گزاره مذکور را بیشتر
تصمیم کنیم یعنی این گزاره را به آن لطایف است که
به مفهوم عدالت مجال بروز می دهند. برای ذهن
بشر طبیعی نیستند بلکه از تفسیر (artifice)
و فرآیندهای انسان ها بر می خیزند چون هر تغییر
قابل ملاحظه در خلق و اوضاع انسان، عدالت و
بی عدالتی را به یکسان بران می کند و چون
چنین تفسیری تنها در صورتی اثر دارد که منفعت
خودمان و منفعت عمومی را تغییر دهیم. نتیجه
این می شود که نخستین وضع قوانین عدالت به
این منافع متفاوت و با حسنه است اما اگر انسان ها
طبیعتا و یا محبت قبلی نفع عمومی را دنبال
می کردند هرگز خیال اینسان نمی کردند که
یکدیگر را با این قوانین باز دارند و اگر بی هیچ
احتیاطی نفع شخصی شان را احتیاط می کردند
یا شباه به سوسی هر نوع بی عدالتی و بی قانونی
می دویدند. پس این قوانین ساخته می شوند و به
نحوی غیر مستقیم اهداف خود را دنبال می کنند
منفعتی هم که به این قوانین مجال بروز می دهد
از نوعی نیست که امیال طبیعی و غیر ساختگی
انسان ها به دنبال باشند

برای روشن شدن این مطلب توجه کنید
که هر چند قوانین عدالت را تنها منفعت وضع
می کند اما ربط این قوانین با منفعت تا حدی
منحصر به فرد است و با آنچه که می توان در
موارد دیگر مشاهده کرد متفاوت. یک عمل
عادلا نه همیشه با نفع عمومی در تقابل است
و اگر تیکه بماند و با اعمال دیگر دنبال نشود.
می تواند نفسه برای جامعه بسیار زیبار باشد.
وقتی اسفندی شایسته و نیکو کار، شانس بزرگی
را برای فردی خسیس یا فردی خشک مغز و
فتنه جو به وجود می آورد به عدالت رفتار کرده و
صلتش قابل ستایش است اما نفع عمومی در واقع
از این کار زیان می بیند. هر یک عمل عادلانه
اگر جفا لحاظ شود همان گونه که نفع عمومی
را در پی ندارد. منجر به نفع شخصی هم نخواهد
شد. می توانیم تصور کنیم که فردی ممکن است
با یک عمل شرافتمندانه خود را فقیر کند و
بگوید ای کاش در مورد این عمل، قوانین عدالت
در جهان به حال تعلق در می آمدند. با اینکه
نگ اصل های عادلانه می توانستند با نفع عمومی
یا شخصی متقابل باشند اما شک نیست که کل
تفسیر هم جامعه را حفظ می کند و هم موجب
بهروری هر فرد است. جدا کردن خوب (good)
از ناخوب (ill) میسر نیست؟ مالکیت باید بماند
و با قوانین عام تثبیت شود. اگر چه در یک مورد
نفع عمومی زیان می بیند اما این ناخوشی گذرا
با پیگرد قانون و آرامش و نظم می که قانون در
جامعه برقرار می کند چیران می شود. حتی هر
فرد هم باید خود را از این تعادل منفعت بهره مند
ببیند چرا که جامعه بدون عدالت باید بی رنگ
هم بیفتد و هر کس به زندگی و حشوی و تنهایی
فرو افتد که از آن بدترین وضعیت های قابل
تصور در جامعه هم بدتر است. پس وقتی انسان ها
تجربه کافی کرده باشند و بتوانند تصور کنند که
نتیجه هر تک عمل عادلانه - که یک فرد انجام

عدالت و نیکخواهی



وین
کتابخانه
موزه
و مرکز
تحقیقات
اسلامی
تهران

